



خودبزرگ‌بینی مقتدر.....	۵۸	گوهر حکومت عباسیان.....	۳۲
دوران رواج مصادره و استرداد اموال.....	۵۸	حاکمان شهر هزار و یک شب.....	۳۳
آئینه حکومت مقتدر.....	۵۹	دشمنی عباسیان با بنی‌هاشم.....	۳۳
نقش جنبش‌های اجتماعی.....	۶۰	مأمون مظهر خرد حاکمان عباسی.....	۳۴
شورش‌های مردمی.....	۶۲	یحیی بن اکثم.....	۳۵
گرانی و احتکار.....	۶۳	آزار دانشوران.....	۳۷
هجو کارگزاران حکومت مقتدر.....	۶۴	قضای قاضی ابویوسف.....	۳۷
حامد بن عباس.....	۶۵	المقتدر بالله.....	۳۷
فرجام کار محسن بن فرات.....	۶۶	درم بیعتی.....	۳۸
غدر و خیانت عباسیان.....	۶۶	مزایده وزارت!.....	۳۹
شعر ناصر خسرو.....	۶۷	استیلاي ترکان.....	۳۹
خیزش قرامطه.....	۶۸	فساد در دستگاه عباسیان.....	۴۱
حفظ قدرت خودکامه.....	۶۸	کرنش راوندی.....	۴۳
رویارویی علویان و عباسیان.....	۶۹	سخن‌پردازی خواجه نظام‌الملک.....	۴۴
صاحب‌الزنج.....	۷۰	گفتار المسترشد بالله.....	۴۵
نامه بدیع‌الزمان همدانی.....	۷۰	خصایص حکومت المقتدر بالله.....	۴۵
		دخالت زنان در امور حکومت.....	۴۵
		فساد در قضای اسلامی.....	۴۸
		نقش کنیز مادر خلیفه.....	۴۸
		تن زدن دانشوران از مقام قضا.....	۴۹
		مرافق الوزرا!.....	۴۹
		انسداد فرهنگی.....	۵۰
		قرن زوال خلافت.....	۵۰
		وزرای بی‌کفایت.....	۵۱
		ترس مقتدر از شیعیان.....	۵۱
		پایان کار وزرای مقتدر.....	۵۱
		آغاز آشفتگی دولت بنی‌عباس.....	۵۳
		اسراف و تبذیر.....	۵۴
		دار الشجره!.....	۵۴
		جوهر الخلافه!.....	۵۵
<b>فصل سوم: حلاج و تشیع</b>			
شهید سیاست.....	۷۳		
اختلاف بنی‌هاشم و بنی‌عباس.....	۷۳		
بنی‌عباس و امامان شیعه(ع).....	۷۶		
خوف و وحشت معاویه.....	۷۶		
خروج شیعیان.....	۷۸		
ترس بنی‌عباس از بنی‌هاشم.....	۸۰		
خطبه ابوالعباس سفاح.....	۸۱		
مظالم بنی‌عباس در سروده‌های شاعران.....	۸۱		
عطش گرد کردن مال.....	۸۳		
عصر طلایی و عصر انحطاط.....	۸۴		
احتجاج نفس زکّیه با منصور دوانیقی.....	۸۴		
داستان ابومسلم.....	۹۲		

۱۲۴	قول مؤلف تبصرة العوام	۹۲	حکایت وزاٹ ذکور
	نظر علی بن عیسی خاقانی وزیر دربار	۹۳	شیوه زمامداری عباسیان
۱۲۵	حلاج	۹۵	قصه فاطمیان مصر
۱۲۶	روایت ماسینیون از دادگاه حلاج	۹۶	تشکیک در نسب فاطمیان
۱۲۷	جایگاه حج در معارف تصوف	۹۷	فرجام حکومت عباسیان
۱۲۷	قول ابوسعید ابوالخیر	۹۸	تمهید خواجه نصیرالدین طوسی
۱۲۸	نظر ابوالحسن خرقانی	۱۰۰	ترکان غازی
۱۲۸	دیدگاه عبدالله بن مبارک	۱۰۱	اعتقاد بزرگان شیعه در حق حلاج
۱۲۹	قول بایزید بسطامی	۱۰۲	ابوسهل نوبختی
۱۳۰	نظر ابوبکر شبلی	۱۰۳	تفسیر عرفانی حلاج از قرآن
۱۳۰	کلام پسر حافی	۱۰۴	معروفیت حلاج به تشیع
۱۳۰	اقوال دیگر مشایخ	۱۰۵	انگیزه‌های سیاسی قتل حلاج
۱۳۲	روایت جنید بغدادی	۱۰۵	پیوند خیزش‌های مردمی با تشیع
۱۳۳	فریضه حج در سروده مولوی	۱۰۶	تحلیل پطروشفسکی
۱۳۴	حج در کلام ناصر خسرو	۱۰۷	محمد بن کرام سیستانی
۱۳۵	کعبه در سروده حافظ	۱۰۷	سرگذشت شلمغانی معروف به ابن عزافر
۱۳۵	کلام خاقانی	۱۱۰	توقیع در لعن حلاج
۱۳۶	قول عین‌القضات همدانی	۱۱۱	نقش شیعیان در پایان کار حلاج
۱۳۶	نظر شیخ عبدالقادر گیلانی	۱۱۳	اقبال عمومی حلاج
۱۳۸	روایت سمعانی	۱۱۴	پایمردی یاران حلاج
۱۳۸	قول شیخ احمد غزالی	۱۱۵	خراسان در کانون توجه عباسیان
۱۳۸	حج عین‌القضات	۱۱۵	روایت ابوریحان بیرونی درباره حلاج
۱۳۹	دیدگاه ابونصر سراج طوسی	۱۱۸	قول مؤلف الفهرست
۱۴۰	روایت هجویری	۱۱۹	گزارش طبری
	رستاخیز کلمات در تفاوت کعبه ظاهر و	۱۱۹	روایت صولی
۱۴۲	باطن	۱۲۰	داستان حلاج با آل نوبخت
۱۴۳	حج عوام و حج خواص	۱۲۱	کشتگان فتوا
۱۴۴	حج حلاج، حج دیگر		
۱۴۶	حج در سروده شاعران عرب		
۱۴۸	هواداری ایرانیان از خاندان پیامبر		
			<b>فصل چهارم: اتهام حلاج</b>
		۱۲۳	فریضه حج، اساس اتهام حلاج

۱۷۹	مناسبات قشیری و ابوسعید ابوالخیر	۱۴۹	احتجاج المعتضد بالله با ابوفوارس
۱۸۰	رفوکاری ماسینیون	۱۵۰	داستان جعد بن درهم
۱۸۰	قول خواجه عبدالله انصاری	۱۵۱	فتاوی فقیهان در کشتن حلاج
۱۸۲	دیدگاه هجویری	۱۵۱	انگیزه شخصی حامد بن عباس در واقعه حلاج
۱۸۴	اقوال مشایخ دیگر	۱۵۳	
۱۸۵	شیخ ابوعبدالله ابن خفیف	۱۵۵	سیاست خلفا پس از کشتن حلاج
۱۸۶	شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی	۱۵۶	روایت اصطخری
۱۸۶	امام محمد غزالی	۱۵۷	دلیل صوفیانه کشتن حلاج!
۱۸۸	شیخ ابواسحاق کازرونی	۱۵۷	اتهام خیالی؛ افشای اسرار الهی
۱۸۹	عبدالرحمن جامی	۱۵۸	قول مؤلف تفسیر کشف الاسرار
۱۸۹	نکوهشگران؛ ابن جوزی	۱۵۹	روایت شارح کتاب تعرف
۱۹۱	قول مؤلف تبصرة العوام	۱۶۰	روایت شبلی
۱۹۳	دانش حلاج	۱۶۰	گزارش خواجه عبدالله انصاری
۱۹۴	مؤافقان شیعی حلاج	۱۶۱	قول شیخ احمد جام

#### فصل ششم: ابن عربی و حلاج

۱۹۷	نقش ابن عربی در عرفان اسلامی	۱۶۳	افشای سرّ در تحقیقات فرنگی
۱۹۸	کثرت تألیفات ابن عربی	۱۶۳	همسانی باورهای حلاجی با مسیحیت
۱۹۸	ابن عربی و شیخ شهاب‌الدین عمر	۱۶۶	دیدگاه حمید عنایت
۱۹۹	سهروردی	۱۶۶	نظر آن ماری شیمل
۱۹۹	کتاب ترجمان الاشواق	۱۶۷	تعبیر عرفانی عین‌القضات در قتل حلاج
۱۹۹	همسانی آرای حلاج و ابن عربی در باب	۱۶۷	مقوله افشای سرّ در سروده شاعران
۲۰۱	ابلیس	۱۶۸	روایات کهن تر قضیه حلاج
۲۰۲	اتهام‌های مشابه؛ بدعت و الحاد و زندقه	۱۷۰	حلاج شهید مطالبات سیاسی
۲۰۲	معتقدات ابن عربی	۱۷۲	شیوه دستگیری حلاج
۲۰۴	انواع ولایت	۱۷۳	سیاست فرهنگی خلفا پس از دار زدن حلاج
۲۰۴	ردای ختم ولایت	۱۷۴	شعر استاد شفیعی کدکنی در باب حلاج
۲۰۵	قول شیخ علی عرب نهاوندی		
۲۰۶	مذهب ابن عربی		
۲۰۸	پیشوای اهل تأویل		

#### فصل پنجم: ستایشگران و نکوهشگران

۱۷۸	اهل توقف
۱۷۸	نظر قشیری

۲۴۰	صحو و سکر	۲۰۹	شعر شیخ محمود شبستری
۲۴۱	قول استاد فروزانفر	۲۱۰	بافته‌های ابن عربی
۲۴۲	محاکات شیخ علاءالدوله سمنانی	۲۱۰	دیدگاه استاد شفیع کدکنی
۲۴۲	حلول و اتحاد	۲۱۱	وحدت وجود در کلام حلاج و ابن عربی
۲۴۳	روایت عزیزالدین نسفی	۲۱۲	دشوارنویسی آنان
۲۴۴	شعر خواجه نصیرالدین طوسی	۲۱۳	نقد شیوه نگارش ایشان
۲۴۵	تصوف حلاجی	۲۱۳	ابن عربی و ابن رشد

#### فصل نهم: تقدیس ابلیس

۲۴۷	اوصاف ابلیس	۲۱۵	روایت ذهبی در میزان الاعتدال
۲۴۸	رساله ابن عربی	۲۱۷	نظر غزالی در باب کشف و شهود
۲۴۹	روایت حلاج	۲۱۸	نقش حاکمان در گسترش موهومات
۲۵۰	شرح روزبهان بقلی	۲۱۹	مناظرات صوفیانه امیران
۲۵۱	قول عین‌القضات همدانی	۲۱۹	دیدگاه استاد شفیع کدکنی در نقد ابن عربی
۲۵۳	روایت میبدی	۲۲۱	ابن عربی

#### فصل هفتم: کرامات حلاج

۲۵۵	شعر شیخ محمود شبستری	۲۲۳	شرح مؤلف بیان‌الادیان
۲۵۵	گفت‌وگوی بایزید و ابلیس	۲۲۶	قول نهرجوری در کرامات حلاج
۲۵۶	نظر معاصران	۲۲۷	قول مؤلف آثار البلاد
۲۵۸	وساطت جبرئیل	۲۲۷	گستره کرامات حلاج
۲۵۹	روایت عطار در مصیبت‌نامه	۲۲۸	روایت عطار
۲۶۱	قول شیخ احمد غزالی	۲۲۹	تلخیص براون از کرامات حلاج
۲۶۲	گفت‌وگوی ابوسعید ابوالخیر	۲۳۱	گزارش عریب بن سعد قرطبی
۲۶۳	شعر بشار بن برد	۲۳۲	کرامات طنزآمیز!
۲۶۳	ابلیس در کلام مولوی	۲۳۳	زنده گردانیدن پرنده مرده!
۲۶۵	دیدار موسی (ع) و ابلیس	۲۳۴	قول ابن خفی اصطربلابی
۲۶۶	روایت جامی در سیحۃ‌الابرار		
۲۶۷	قول روزبهان بقلی		

#### فصل هشتم: وحدت وجود

		۲۳۷	شرح اصطلاح
		۲۳۸	شعر حلاج
		۲۳۹	شطح اناالحق

#### فصل دهم: تطهیر فرعون

۲۶۹	قول ابن عربی
-----	--------------

۲۸۷	گزارش لویی ماسینیون	۲۷۰	روایت روزبهان بقلی
۲۸۷	روایت صلاح عبدالصبور	۲۷۱	نظر مولوی
۲۸۹	کلمات حلاج	۲۷۴	فتوت فرعون!
۲۹۰	دیدگاه اقبال لاهوری	۲۷۵	تأویل ابن عربی
۲۹۱	حقیقت دعوت حلاج	۲۷۶	قول ملاصدرا
۲۹۳	نقد نظر معاطران	۲۷۷	مشیت خداوندی

#### فصل دوازدهم: حلاج ماسینیون

۲۹۶	دیدگاه علامه قزوینی درباره ماسینیون
۲۹۹	نظر پروفیسور میسن
۳۰۰	ارادت ماسینیون در حق حلاج
۳۰۱	نظر هانری کرین
۳۰۳	حلاج شهید سیاست

#### فصل یازدهم: حلاج ماتریالیست

۲۸۰	نگاه ایدئولوژیک
۲۸۰	نظر دکتر تقی ارانی
۲۸۱	دیدگاه علی میرفطروس
۲۸۳	نقد استاد مطهری
۲۸۴	نقد دیگران

## پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

اصل و اساس این پژوهش، آراء، افکار و شرح احوال شیخ نامدار تصوف، حسین بن منصور حلاج، با عنوان **حلاج نامه** بود که در نهایت به دو عنوان: **کاروند تصوف در سه جلد - تصوف و تاریخ، تأملات و تمهیدات، و کرامات و مقامات** - و شرح زندگانی و آراء و آثار حلاج در یک جلد مجزا گردید. به همین دلیل، کتاب شناسی توصیفی که برای مجموعه چهارجلدی کار تدوین یافته، در پایان هر دو اثر آمده و در مراجعه به آن باید هر دو عنوان اثر ملحوظ نظر باشد، چنان که مقدمه واحد در پیشانی هر دو کتاب آمده است؛ دو عنوانی که به شکلی ناگزیر با یکدیگر پیوند موضوعی دارند. در واقع از منظری می توان سه جلد **کاروند تصوف** را به نوعی میراث حلاج و امثال و اقربان او به شمار آورد که در بستر تاریخ به شکل ها و شیوه های گوناگون رخ نموده است.

بدون تردید نام و نشانی دقیق منابع در کتاب شناسی توصیفی به صورت مستقل که دربرگیرنده هر چهار جلد اثر می باشد کمک کار کتاب شناسان و اهل تحقیق نیز خواهد بود. مدار اصلی پژوهش، تأملات شخصی نگارنده درباره مقوله پیچیده ای به نام تصوف

بوده که در طول قرن‌ها همچنان دچار دگردیسی‌های پیاپی است و از تکاپویی شگفت در همگون‌سازی خود با دنیای مدرن بهره می‌برد.

نویسنده در این تحقیق به دنبال پاسخ به سؤالاتی بوده که همواره ذهن و ضمیر او را در سیطره و تصرف خود داشته است؛ اگر در این کار نیز همانند کار پیشین - خیام‌نامه - انبوه موضوعات پراکنده و یافتن پاسخی درخور برای آن‌ها به نظمی قابل پذیرش نزدیک شده باشد زهی توفیق! و اگر از عهده همین اندک نیز برنیامده باشد: العذر عند کرام الناس مقبول، هر چند که صاحب این قلم آن‌گونه که در سروده بزرگ‌بانوی شعر پارسی خانم پروین اعتصامی آمده به گمان نیک خوانندگان طمع محمود می‌ورزد:

امید هست که کارآگهانش بپذیرند      به کارگاه عمل هر چه بود کاری بود

آفاق تحقیق و تتبع نگارنده در این پژوهش به «تصوف تاریخی» راجع است و نه «تاریخ تصوف»، که بیش از هزار سال است که درباره عنوان اخیر نوشته‌اند و همچنان می‌نویسند؛ از بزرگانی چون ابو‌عبدالرحمن سلمی و خواجه عبدالله انصاری گرفته تا ششیری و هجویری و جامی و به روزگار نزدیک‌تر، حاج زین‌العابدین شیروانی و رضاقلی خان هدایت و محمد معصوم شیرازی مشهور به معصوم‌علی‌شاه و بسیاری دیگر.

در میانه پژوهش، چند گاهی به دلیل بیماری دیرپای همسرم ایستایی پیش آمد، به نوعی که از ادامه کار بازماندم ولی با تشویق همواره همو، تلاش را از سر گرفتم. این وقفه‌های گاه طولانی محسناتی هم داشت و دسترسی به برخی تحقیقات جدیدتر را که در سال‌های اخیر طبع و نشر گردیده ممکن ساخت.

ارجاع به چاپ‌های مختلف و متعدد یک اثر نیز بیشتر برای آن بوده که دایره دسترسی به اصل آثار استنادی برای نسل‌های مختلف گسترده‌تر گردد؛ هرچند که گاه سفرهای ناگزیر و بُعد مسافت جغرافیایی و دوری از کتابخانه شخصی هم تأثیرگذار بوده است. اشعار و عبارات عربی تا آن‌جا که دانش اندک نگارنده اجازه می‌داد به پارسی برگردانیده شد تا دانشجویان را به کار آید و فایده آن عام‌تر گردد. استادان و بزرگان از اهل تحقیق و دیگر عزیزان به‌ویژه منتقدان جوان‌تر اگر خطایی دیدند بر ما ببخشایند که



این تهیدست بازار دانش، بدون هرگونه فروتنی، هیچ‌کسی است که هیچ نمی‌داند:

### ما خود افتادگان مسکینیم حاجت تیغ برکشیدن نیست

همین که موارد خطا و اشتباه را که در کارهایی این‌چنین تا حدودی ناگزیر می‌نماید به نشانی ناشر یا در نقدهای عالمانه‌ای که می‌نویسند به این ناچیز گوشزد نمایند متنی است که بر او می‌گذارند و به صحت و درستی کار او مدد می‌رسانند. خداوند پیشاپیش به همه آنان پاداش نیک عطا فرماید!

دریغ است این مقدمه بدون سپاسگزاری از برخی همراهان همدل پایان پذیرد:

— از دوستان گرامی دکتر ضیاءالدین سروش، هوشنگ دیده‌بان، و زنده‌یاد دکتر محمد قادی که از تشجیع و تشویق نگارنده بازنایستادند و تا به آخر پیگیر پیشرفت کار بودند.

— از پروین عزیزم که حتی در روزهای سخت بیماری و جراحی سنگین، با لبخندی رنگ‌پریده که آمیزه‌ای از درد و امید را می‌شد در آن دید با جمله «کار حلاج‌نامه به کجا رسید؟» عزمم را جزم، و برای ادامه کار نیرو و توانی دوچندان می‌بخشید.

— از فرزندان نازنینم: نوشین، رضا، و مزده که با پیگیری مداوم، و گاه ترجمه منابع لاتین، مددکار بوده‌اند.

— از همکارم سرکار خانم مینا مهبد راد که ویرایش اثر در شکل آراسته آن مرهون همت شایسته و دقت بایسته اوست.

— از جناب آقای سینا حاجی‌آقاجانی، مدیر انتشارات سینانگار، که در شرایط دشوار، در آماده‌سازی کتاب اهتمام تام کرد.

— از مدیر محترم انتشارات سخن، جناب آقای اصغر علمی، که در طول این چند سال در هر دیدار با اشتیاق فراوان پیگیر اتمام کار و نشر آن بودند.

و سپاس نخستین و پسین خداوند راست!

محمد رضا قنبری

مهر ۱۳۹۷ - تهران

## فصل اول بنیان تصوف

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات به بازار خرافات بریم  
حافظ

بدون تردید در کتابی که نام حسین بن منصور حلاج (۲۴۴ - ۳۰۹ هـ ق / ۸۵۷ - ۹۲۲ م) چهره نام‌آشنای تاریخ، تصوف، و سیاست را بر پیشانی دارد بحثی هرچند به اجمال و اختصار از خاستگاه تصوف\* و چگونگی تطور آن در بستر تاریخ و در فرجام کارنامه آن ضرور می‌نماید. پژوهشگران، جانمایه حقیقی تصوف را عشق به حقیقت هستی و مظاهر آن دانسته‌اند و جوهره اصلی آن را شفقت بر خلق، تهذیب نفس، گریز از ریا و سالوس، پیروی از حقیقت کل، غوطه‌ور شدن در دریای بخشایش خداوند و استغراق در او پنداشته‌اند. این نحوه پندار در ظاهر با آموزه‌های صوفیان همخوانی دارد اما راه درازی پیموده شد تا پیرایه‌هایی این‌چنین بر قامت تصوف راست گردد. کثرت پژوهش‌های

---

\* نک. کاروند تصوف، ج اول، «تصوف و تاریخ».

دامنه‌دار در حیطة عرفان و تصوف - که در سال‌های اخیر شتاب شگفت‌انگیزی یافته - نشان می‌دهد که تصوف در آغاز صورت زهد داشته است و دوران‌های متفاوتی را پشت سر گذاشته است، هم از این روی صوفیان آغازین مانند ثابت بن دینار کوفی (ف. ۱۵۰ هـ ق / ۷۶۷ م)؛ عبدالله بن مبارک (ف. ۱۸۱ هـ ق / ۷۹۷ م)؛ ابومسعود المعافی بن عمران الأزدی (ف. ۱۸۵ هـ ق / ۸۰۱ م)؛ بشر بن حافی (۱۵۰-۲۲۷ هـ ق / ۷۶۷-۸۴۱ م)؛ حارث محاسبی (ف. ۲۴۳/۸۵۷ م)؛ یحیی بن معاذ رازی (ف. ۲۵۸ هـ ق / ۸۷۲ م) - که او را بر حلاج حق استادی است - کتاب‌هایشان را با موضوع زهد و با عنوان *الزهد و المسائل فی الزهد و الرعايه لحقوق الله والقيام بها* نگاشته‌اند. (زرکلی، ۲۰۰۷: ج ۲، ص ۱۵۳؛ نیز نک. سرگین، ۱۳۸۰: ج ۱، صص ۹۲۳، ۹۲۷، ۹۲۹، و ۹۳۱)

و این زمانی است که هنوز از اولیای الهی - که بعدها جای نمایانی را در تاریخ تصوف به خود اختصاص داده‌اند - خبری نیست؛ چنان‌که ابوسعید الاعرابی الأموی (ف. ۳۴۱ هـ ق / ۹۵۲ م) استاد ابوطالب مکی، صاحب *قوت القلوب*، که می‌توان او را از اکابر مشایخ صوفیه به‌شمار آورد، کتابی با نام *طبقات النساك* تألیف کرده است (فرای، ۱۳۶۳: ج ۴، ص ۳۹۵)؛ عنوانی که بعدها نام خود را در آثار متصوفه به *طبقات الصوفیه و طبقات الاولیاء* تغییر داد.

می‌توان گفت در دوره آغازین رواج تصوف، رایحه‌ای آنچنان از عشق به مشام نمی‌رسد و جانمایه کار صوفیان را زهد و نُسک تشکیل می‌دهد، چنان‌که از صحابی و تابعان پیامبر اکرم (ص)، همانند سلمان فارسی (ف. ۳۶ هـ ق) که از وی به‌عنوان نخستین حلقه اتصال ایرانیان با تصوف یاد شده است (همان، ج ۴، ص ۳۸۷)، و حبیب عجمی (ف. ۱۲۰ هـ ق) به‌عنوان اولین صوفیان راستین اسلام نام برده شده است.

به روایت متون تاریخی، مقوله تطبیق احکام تصوف با موازین شریعت از همان آغاز، موضوع مناقشه و نزاع صوفیان، از سویی، و فقیهان و مشایخ اهل حدیث از سوی دیگر بود.

در نهایت، سخن متصوفه با گفتار صاحب شریعت پیوند یافت تا مرجع علوم و

معارف به جایی واحد ختم شود. کتاب‌هایی نیز در پیوستگی شریعت و تصوف به نگارش درآمد تا تجلی این وحدت، و راز و رمز این یگانگی را بهتر بنمایاند. کلام صوفی نامداری نیز مانند ابوسعید ابوالخیر عنوان *اسرار التوحید* به خود گرفت تا راه را بر هر انتقاد و اتهامی ببندد.

پرداختن به نمونه‌هایی شاخص و موجز از شرح زندگانی و افکار مشایخ نامور تصوف، ریشه و وابستگی یا عدم پیوستگی و پیوند آنان به پیامبر و امامان را بهتر بازمی‌شکافد. موضوعات عنوان‌شده در شرح احوال این بزرگان، کم‌وبیش، در هستی مشایخ کم‌نام و آوازه‌تر نیز علی‌قدر مراتبهم نمود دارد.

**حسن بصری** (۲۱ - ۱۱۰ هـ ق / ۶۴۲ - ۷۲۸ م) پیشوای تصوف مکتب بصره و مشهور به شیخ اهل بصره (ذهبی، ۱۹۹۷: الجزء الخامس، ص ۴۵۷) که بیشتر صوفیه در سلسله انتساب خود به امامان معصوم خرقه خویش را به او می‌پیوندند و در زمره اولیای هشتگانه (الزهاد الثمانیه) است و او را پدر عارفان نامیده‌اند (میسن، ۱۳۷۸: ص ۱۵) ظاهراً اولین کسی است که واژه صوفی را در عبارت «رایت صوفیاً فی الطواف» به کار برده است، و غزالی درباره وی گفته است: «کان حسن البصری اشبه الناس کلاماً بکلام الانبیاء و اقریهم هدیاً من الصحابه» (زرکلی، ۲۰۰۷: ج ۲، ص ۲۲۶)، استاد ابوحنیفه و اصل بن عطا الغزالی پیشوای فرقه معتزله و نیز کاتب انس بن مالک (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ص ۲۹۲؛ همو ۱۳۸۱: ص ۲۹۲) - و این انس بن مالک همان کسی است که امیرالمؤمنین علی(ع) در موضوع حدیث غدیر خم از وی طلب شهادت کرد ولی او کتمان کرد و از کسانی است که بر پیامبر خدا(ص) دروغ بست (قمی، ۱۳۶۹ هـ ق: ص ۲۴)؛ معروف به فصاحت و زبان‌آوری. (ذهبی، ۱۹۹۷: الجزء الخامس، ص ۴۶۷) راویان تصوف، بصری را نیز در عداد دوستان و ارادتمندان علی بن ابی طالب(ع) منظور کرده‌اند که خرقه از حضرت دارد و حضرت به دست خویش بر او خرقه پوشانده (ابن خلدون، بی‌تا: ص ۳۲۳) و نامگذاری او را نیز به حضرت نسبت داده‌اند، با شرح این‌که وقتی حسن بصری تولد یافت مادرش وی را به نزد حضرت علی(ع) برد و چون وی

کودک زیبایی بود حضرت با نگرستن در چهره طفل و زیبایی خیره‌کننده وی بی‌اختیار فرمودند: «سَمَوْه حَسَنًا فَأَنَّهُ حَسَنُ الْوَجْهِ.» (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۵۹)

مناقب‌نامه‌نویسان شیوخ متصوفه پیش از این عین همین واقعه و وجه تسمیه را درباره عمر بن خطاب از خلفای راشدین ساخته و پرداخته بودند که به علت زیبایی صورت حسن بصری در هنگام تولد، وی را به نام حسن مسمی گردانیده بود! (عطار نیشابوری، ۱۳۷۹: ص ۹۰) خرقه‌پوشی حسن بصری از سوی امیرالمؤمنین علی(ع) اصلی ندارد و از جعلیات صوفیه است. به روایت فُن کریمر، اساس خرقه‌پوشی در آیین و رسوم هندیان بوده و اصل و ریشه اسلامی ندارد. (به نقل از گلدزیهر، ۱۹۴۹: ص ۱۴۶)

همچنین روایت کرده‌اند: «مادر او از موالی ام سلمه بود و چون مادرش به کاری مشغول شدی حسن در گریه آمدی، ام سلمه رضی الله عنها پستان در دهانش نهادی تا او بمکیدی، قطره چند شیر پدید آمدی چندان هزار برکات که حق از او پدید آورد همه از اثر شیر ام سلمه بود.» (عطار نیشابوری، ۱۹۰۵: ج ۱، ص ۲۴؛ همو، ۱۳۷۹: ص ۹۰؛ همو، ۱۳۸۳: ص ۲۶) و حال آن‌که ام سلمه اساساً فرزندی نزاده بود تا قدرت بر شیردهی طفل دیگری داشته باشد. این قصه بدان سبب ساخته و پرداخته شد که زبان‌آوری و فصاحت حسن بصری توجیه‌پذیر شود، زیرا ام سلمه، به همراه عایشه و حفصه در زمره آن دسته از زنان پیامبر(ص) بود که حافظ قرآن بودند. (رامیار، ۱۳۶۲: ص ۲۵۴)

گفت‌وگوی حسن بصری و امیرالمؤمنین علی(ع) درباره جنگ جمل مشهور است و راویان ثقه به تکرار و تواتر آن را نقل کرده‌اند: «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ أَسْبِغِ الْوَضُوءَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أَنْسَاءَ يَشْهَدُونَ أَنَّ لَأَلَهُ أَلَالَهَ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، يَصَلُّونَ الْخُمْسَ وَ يَسْبِغُونَ الْوَضُوءَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): قَدْ كَانَ مَارَأَيْتَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَعِينَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُصَدِّقَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ خَرَجْتَ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَاغْتَسَلْتَ وَ تَحَطَّطْتَ وَ صَبَبْتَ عَلَيَّ سِلَاحِي، وَأَنَا لَا أَشُكُّ فِي أَنَّ التَّخْلَفَ عَنِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتَ أَلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخَرِيبَةِ نَادَى مُنَادٌ: يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي

النار، فرجعت زعراً و جلست فی بیتی فلما كان اليوم الثاني لم أشك أن التخلف عن أم المؤمنين عائشة هو الكفر، فتحنطت و صببت على سلاحی و خرجت ألى القتال حتى انتهيت إلى موضع فی أن التخلف عن أم المؤمنين عائشة هو الكفر، فتحنطت و صببت على سلاحی و خرجت إلى القتال حتى انتهيت إلى موضع من الخريبة فناداني مناد من خلفی: يا حسن إلى أين؟ مرة بعد أخرى، فان القاتل و المقتول فی النار، قال علی(ع): صدقت أفتدري من ذلك المنادی؟ قال: لا، قال(ع): ذاك أخوك إبليس و صدقك، إن القاتل منهم و المقتول فی النار، فقال الحسن البصری: الان عرفت يا أمير المؤمنين أن القوم هلكی.» (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۴۲، ص ۱۴۱؛ نیز نک. طبرسی، ۱۹۸۳: ج ۱، ص ۱۷۱)

در مقابل این مشافهه حضرت علی(ع) و حسن بصری که جای هیچ شک و شبهه ای در نوع نگاه امام به رفتار و کردار وی باقی نمی گذارد، مکاتبه ای در متون صوفیه برای تلطیف رابطه شیوخ صوفیه با ائمه نقل شده است که میان امام حسن(ع) و حسن بصری واقع شده و پاسخ امام(ع)، در فرض وقوع، پاسخ به مسئله ای فلسفی و اعتقادی است که در جواب شیخ صوفیه نوشته، و چیز بیشتری نشان نمی دهد: «سلام خدای بر تو باد ای فرزندزاده رسول، روشنایی چشم او، رحمت خدای بر شما باد و برکات او، شما جملگی بنی هاشم چون کشتی های روانید اندر دریاها، و ستارگان تابنده اید و علامات هدایت و امامان دین، هر که متابعت شما بود نجات یابد، چون متابعت کشتی نوح که بدان نجات یافتند؛ مؤمنان. و تو چه می گویی، یا پسر پیغامبر — صلی الله علیه — اندر تحیر ما اندر قدر و اختلاف ما اندر استطاعت؟ تا ما بدانیم که روش تو چیست اندر آن، و شما ذریه پیغامبرید — علیه السلام — و هرگز منقطع نخواهید گشت. علمتان به تعلیم خدای است — عز و جلا — و او نگاهدارنده و حافظ شماست و شما از آن خلق. چون نامه بدو رسید، جواب نبشت: آنچه نبشته بودی از حیرت خود و آن که می گویی از امت ما، اندر قدر، و آنچه رأی ما بدان مستقیم است آن است که هر که به قدر، خیر و شر از خدای، ایمان نیارد کافر است و هر که معاصی بدو حواله کند فاجر، یعنی انکار تقدیر مذهب قدر بود و حواله معاصی به خدای مذهب جبر. پس بنده مختار است اندر کسب خود به مقدار

استطاعتش از خدای - عزوجل - و دین میان جبر و قدر است.» (هجوی، ۱۳۵۸: صص ۸۶ و ۸۷؛ همو، ۱۳۸۴: صص ۱۰۶ و ۱۰۷)

متون روایی گفت‌وگویی را از حسن بصری در محضر امام باقر(ع) آورده‌اند که حضرت، بسیار شفاف و روشن، حسن بصری را مورد خطاب قرار داده، اشتباهات و انحرافات او را در متن آیات الهی برمی‌شمارند و در پایان گفت‌وگو از وی نه به عنوان فقیه، بلکه با نام جاهل اهل بصره یاد می‌فرمایند: «روزی حسن بصری به تقبیل آستان عرش بنیان باقرالعلوم امام محمد باقر علیه‌السلام شتافته، به عرض عاکفان حضرت رسانید که از قطع مراحل رنج‌ها برده‌ام تا از حل مسائل گنج‌ها یابم. معانی بعضی آیات بر من دشوار شده است، هم مگر توجهات قدسیه آن جناب مهم مرا به آسانی صورت دهد. آن حضرت فرمودند: آیا در بصره به فیض صحبت عالمی رسیده‌ای که از او استفادات کرده باشی؟ عرض کرد لاوالله یابن رسول‌الله. فرمود: از اطوار و اعمال تو شرحی به مسامع ما رسانیده بودند، اکنون صدق آن عرایض مبرهن شد، و این معنی روشن گشت که زمام احکام آن مردم را تو خود در قبضه اجتهاد گرفته‌ای، عرض کرد: آری یابن رسول‌الله فرمود: عجب بارگرانی بر تن ناتوان نهاده‌ای، ای حسن گروهی انبوه چند مطلب که نشانه مذهب و نمونه مشرب است به تو منسوب داشته‌اند، ندانم ایشان حق گفته‌اند یا بر تو بهتان آورده‌اند؟ عرض کرد: چه شود آن سخنان را بیان فرمایید تا حقیقت امر را معروض دارم. فرمود می‌گویند که تو می‌گویی: خدای تعالی بندگان را بیافرید، و زمام امور را در قبضه اختیار ایشان مفوض داشت. آیا در نسبت این عقیدت طریق صدق داشته‌اند یا راه کذب و افترا پیموده‌اند؟ حسن ساکت شده اصلاً سخنی نگفت! پس آن حضرت فرمودند: ای حسن هرگاه اصدق القائلین در کلام مجید خود به خطاب "انک آمن" بنده‌ای از بندگان خود را مفتخر و معزز فرماید آیا بعد از آن خطاب مستطاب بر چنین بنده‌ای خوف و هراس و خشیت و باسی باقی خواهد بود؟ عرض کرد نه، یابن رسول‌الله فرمود: اینک بر تو محقق و مبرهن کنم که آیتی از آیات قرآنی را برای خود تأویل کرده، و فرموده‌ی پرورگار را برخلاف مقصود فهمیده، و از آن روی در تیه

ضلالت مانده و به ورطه هلاکت درافتاده، و هم دیگران را از ساحل نجات باز داشته، و به لجه اضلال درانداخته‌ای. حسن عرض کرد: آن آیت را ندانم و خطای خویش نشناسم، چه شود مرا بر آن خطا آگاه کنی. فرمود: خدای عز اسمه فرموده است "و جعلنا بینهم و بین القرى التى بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروفها الیالی و ایاماً آمنین" تو را عقیدت آن است که مراد از "قری" مکه است، و مقصود از "آمینین" حاجیانند. عرض کرد: آری یابن رسول الله فرمود: این تصریح لاحق به آن تقریر سابق فرط مناقضت و منافات دارد، اگر چه در اول گفتی که بر مخاطب "انک آمن" بیم و هراس نماند و در ثانی "آمینین" را در معرض خوف و بأس دانی، زیرا که حاجیان را بی تقصیر می‌زنند، و از تهدید به قتل می‌ترسانند و به جبر و عنف اموال ایشان را می‌برند، پس حسن مبهوت شده خاموش گشت. سپس فرمود: اینک گوش فراده تا آن آیت برخوانم و از تأویل آن تو را آگاه سازم. بدان که خدایتعالی در قرآن مجید از ما و اهل بیت و شیعیان ما به امثال و اشباه یاد کرده و از ما و ایشان به رموز و اشارات بسی تعبیرات فرموده است، من جمله این آیه کریمه است که از قرای مبارکه ما را اراده نمود، و ضمیر "منهم" راجع است به شیعیانی که اعتراف به فضایل حقانیت ما کرده‌اند، و از قرای ظاهره به راویان و خواص اصحاب اشارت فرموده، که محارم اسرار و مخازن احکام الهیه گردیده‌اند، و آثار و اخبار ما را از ما اخذ کنند و به شیعیان ما رسانند، و از لفظ "سیر" که در آیه شریفه فرموده است معنی "علم" را خواسته است، و راویان ما را از آن روی "آمین" فرموده، که ایمن باشند از شک و ریب و اضلال و اشتباه، زیرا که آن علوم را از معدن خود اخذ کرده در موارد اعمال و عبادات به شیعیان ما می‌رسانند، و علوم آسمانی به موجب نص الهی به ذریه خاتم النبیین علیه السلام منتهی می‌شود، و ماییم آن ذریه طاهره، نه تو و اشباه تو ای حسن... ما اهل بیت جز حق ندانیم و نگوییم و نشناسیم، ای حسن تو خود از معانی و مقاصدی دم می‌زنی که آن معنی در وجودت نیست، و هم طریق کشف آن‌ها را نمی‌دانی، هرگاه در این صورت تو را جاهل اهل بصره خوانم سخنی به صواب گفته‌ام، زیرا که از اطوار و اقوال تو جز آنچه بر ما محقق شده است بر زبان الهام بیان جاری



نساخته‌ام. به عرض ما رسانده‌اند که مذهب تفویض را اختیار کرده و متابعان خود را از آن مشروب در ضلالت انداخته‌ای، زنه‌ار زنه‌ار! از عقیده تفویض درگذر و هرگز بدان قول معتقد مشو، چه خدای عزوجل سستی و ضعف ندارد، و امورات را به بندگان خود تفویض نکند، و هم ظلم و جور نفرموده، و ایشان را بر معصیتی اجبار نفرماید.» (نامه دانشوران ناصری، بی‌تا: ج اول، صص ۴۵ - ۴۷)

سخنی دیگر از حسن بصری در دست است که بیانگر جهت‌گیری دینی و سیاسی اوست. در این گفت‌وگو که شارح *نهج‌البلاغه* آن را نقل کرده است، ضمن برشمردن فضایل حضرت علی (ع)، بدگویی و درشت‌گویی خود را در حق امیرالمومنین علی (ع) به دلیل ترس از حاکمان بنی‌امیه توجیه می‌کند: «ابان بن عیاش می‌گوید: از حسن بصری در مورد علی (ع) پرسیدم. گفت: درباره او چه بگویم که سابقه و فضل و نزدیکی به رسول خدا و دانش و حکمت و فقه و اندیشه و فراوانی مصاحبت و دلیری و پایداری و تحمل سختی و پارسایی و قضاوت در او جمع بود. همانا علی در کار خویش سخت بلندمرتبه است؛ خداوند علی را رحمت کند و درود خدا بر او باد! گفت: هرگاه نامی از مسلمانان برده می‌شود برای آنان طلب رحمت کن و بر پیامبر و افراد خاندانش، خاصه بر بهترین فرد خاندانش، درود بفرست. گفت: آیا علی از حمزه و جعفر بهتر است؟ گفت: آری. گفتم: و از فاطمه و دو پسرش بهتر است؟ گفت: آری، به خدا سوگند که او از همه افراد خاندان محمد (ص) بهتر است و چه کسی می‌تواند شک کند که او بهتر از همه ایشان است و حال آن‌که پیامبر (ص) فرموده است: "پدر حسن و حسین از آن دو بهتر است". هرگز بر علی نام مشرک اطلاق نشده و هرگز به گناه باده‌گساری متهم نبوده و همانا که رسول خدا (ص) به فاطمه (ع) فرموده است: "تو را به همسری بهترین فرد امت خویش در آوردم" و اگر در امت کسی بهتر از او می‌بود استثناء می‌نمود، و پیامبر (ص) میان اصحاب خود عقد برادری بست، و میان خود و علی عقد برادری منعقد کرد و پیامبر (ص) خود از همه مردم بهتر و برادرش نیز از همگان بهتر است. ابان می‌گوید: به او گفتم: ای ابو سعید! پس این سخنان که می‌گویند تو درباره علی گفته‌ای چیست؟ گفت: ای برادرزاده! خود را از

این ستمگران حفظ می‌کنم و اگر آن سخنان نمی‌بود تیرها بر من می‌بارید.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۲۶۴)

سخن درباره حسن بصری بسیار است و غالب این سخنان به دوری وی از اهل بیت (ع) حکایت دارد تا نزدیک بودن او. ذهبی در *سیر اعلام النبلاء* به نقل از روایان می‌گوید که زبان آورتر از حسن بصری و حجاج دیده نشده است! (۱۹۹۷: الجزء الخامس، ص ۴۶۷) زبان آوری و داوری شگفت‌انگیز او درباره حجاج بن یوسف ثقفی نیز شنیدنی است: «چون حجاج بمرد حسن بصری گفت: رحم الله امرأاً عرف زمانه و حفظ لسانه و داراء سلطانه.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ج ۲، ص ۱۱۶)

ارادت حسن بصری به حجاج تا آن‌جاست که سلطه ستمگرانه او را بر مردم، عقوبت الهی می‌پندارد که کس را یارای مقابله با آن نیست: «زمانی که عبدالرحمن ابن اشعث نهضت خود را علیه حجاج یوسف ثقفی آغاز کرد حسن بصری او را از خروج بر حجاج منع می‌کرد و به خودداری از قیام فرمان می‌داد؛ برعکس برادرش سعید که مشوق بر خروج بر حجاج بود. سعید در میانه گفت‌وگو به حسن گفت درباره لشکر شام اگر همین فردا با آنان روبه‌رو شویم چه می‌پنداری. به آنان خواهیم گفت به خدا سوگند که ما امیرالمؤمنین علی (ع) را خلع نکردیم و خلع او را نمی‌خواستیم، بلکه شکایت ما حکومت حجاج بوده است تا او را برکنار نماید. پس از سخن سعید، حسن بصری سخن گفتن آغازید و پس از حمد و ستایش خداوند گفت: ای مردم به خداوند سوگند که چیرگی حجاج بر شما عقوبتی از سوی خداوند بر شما بوده است. با شمشیر با مجازاتی که خداوند برایتان مقرر کرده مقابله نکنید، بلکه تنها با آرامش و تضرع به درگاه او دعا کنید!» (ابن سعد، ۱۹۹۷: الجزء السابع، ص ۱۲۱)

و این حجاج (۴۱ - ۹۵ هـ ق) مثل در ستمکاری و تباهی و بیداد، و امیر کوفه و بصره، همان حاکم سنگدل و سفاکی است که به روزگار حکومت بیست‌ساله خود، یکصد و بیست هزار نفر را گردن زد و در زمان مرگ، قریب صد هزار نفر از زن و مرد، تشنه و گرسنه و برهنه در زندان‌های او بودند، و مورخان از انواع و اقسام شکنجه‌های

ابداعی او نوشته‌اند: «حجاج به سال نودوپنجم در پنجاه و چهار سالگی در واسط عراق بمرد. مدت بیست سال بر مردم حکومت کرده بود و کسانی را که گردن زده بود، جز آن‌ها که در سپاه‌ها و جنگ‌های وی کشته شده بودند، یکصدویست هزار کس به شمار آوردند. وقتی بمرد پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در محبس وی بود که شانزده هزار کس از زنان برهنه بودند، محبس مردان و زنان یکی بود و زندان حفاظی نداشت که مردم را از آفتاب تابستان و باران و سرمای زمستان محفوظ دارد. جز این شکنجه‌های دیگر داشت... گویند روزی که سوار بود و به قصد نماز جمعه می‌رفت ضجه‌ای شنید گفت: «این چیست؟» گفتند: «زندانیان ضجه و شکایت می‌کنند» به سوی آنان نگریست و گفت: «پست شوید و دم نزنید.» گویند در همان جمعه بمرد و دیگر پس از آن سوار نشد.» (مسعودی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۱۶۹؛ همو، ۱۹۸۴: ج ۳، صص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ همو، ۱۳۴۹: ص ۲۹۷، ابن عبدربه، ۱۹۸۳: الجزء الخامس، ص ۳۰۴)

بدیهی است دوستدار حجاج بن یوسف ابن عقیل ثقفی، باید علی(ع) را دشمن بدارد و این سخنان ناروا و ناسزا را درباره او بگوید: «از جمله کسانی که درباره او نقل شده که علی(ع) را دشمن می‌داشته و نکوهش می‌کرده است حسن بن ابوالحسن بصری است که کنیه‌اش ابوسعید بوده است، حمادبن سلمه از قول حسن بصری نقل می‌کند که می‌گفته است: اگر علی در مدینه خرمای خشک می‌خورد برایش بهتر از کارهایی بود که بدان درآمد. و نیز از او روایت می‌کنند که مردم را از نصرت دادن علی(ع) باز می‌داشته است. همچنین در مورد او روایت کرده‌اند که گرفتار و سواس بود و یک بار که برای نماز وضو می‌گرفت و بر دست و پای خود آب فراوان می‌ریخت علی(ع) او را دید و گفت: ای حسن، آب بسیاری می‌ریزی. او گفت: خون‌های مسلمانانی که امیرالمؤمنین بر زمین ریخته است بیشتر است. علی(ع) پرسید: این کار تو را اندوهگین ساخته است؟ گفت آری. فرمود: همواره اندوهگین باشی. گویند از آن پس حسن بصری تا هنگام مرگ همواره اندوهگین و ترشروی و دژم بود.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ج ۲، صص ۲۶۲؛ نیز نک. مجلسی، ۱۳۷۶ ه.ق: ص ۶۲۳)